

■ **اقدام نمادین ترامپ در دامن زدن به توهم سفیدپر ترپنداری در تالسا، تنها دهن کجی به رنگین‌پوستانی محسوب نمی‌شد که همان نسبت جمعیتی سفیدپوست‌های حامی او را تشکیل می‌دهند، بلکه به‌مثابه تیر خلاصی به نظریه «جامعه‌شناسی واحد آمریکایی» و به منزله کشیدن نخ‌ی بود که اجزای متفاوت و چه‌بسا متخاصم این جامعه انشقاق‌یافته از بدو پیدایش را به هم متصل می‌کرد**

مسأله جدایی ایالت‌ها از آمریکا چندان مبتنی بر واقعیت نیست

تصور امکان تجزیه در این کشور براساس تقسیم‌بندی سنتی حوزه‌های فرهنگی–اجتماعی در آمریکای شمالی شکل گرفته است

پاره‌های آمریکا



که همان نسبت جمعیتی سفیدپوست‌های حامی او را تشکیل می‌دهند، نبود بلکه به‌مثابه تیر خلاصی به نظریه «جامعه‌شناسی واحد آمریکایی» و به منزله کشیدن نخ‌ی بود که اجزای متفاوت و چه‌بسا متخاصم این جامعه انشقاق‌یافته از بدو پیدایش را به هم متصل می‌کرد.

از این‌س پس باید این جوامع را به طور جداگانه مورد مطالعه قرار داد و به‌رم‌کنش آنها را در قالب نظریه جدید «جامعه‌شناسی انشقاق‌یافته آمریکایی» گرد آورد.

اگر شورش سال ۱۹۹۲ سیاهان لس‌آنجلس که در اعتراض به قتل «رادنی کینگ» در محله کراه‌ای‌نشین شهر بر پا شد، در حقیقت تخاصم میان ۲جامعه آفریقایی‌تبار و کراه‌ی‌تبار محسوب می‌شد، حالا اما ما پدیده چندبعدی تخاصم احتمالی گروه‌های مختلف قومی آن هم منطق بسر مرزهای واقعی جغرافیای ملت‌های آمریکایی مواجه هستیم؛ جغرافیایی که روزنامه‌نگار و محقق آمریکایی، کالین وودارد آن را در کتاب «ملت‌های آمریکایی» به شکلی یازده‌پاره ترسیم کرده است. او این تقسیم‌بندی فرایالتی را بر اساس وابستگی فرهنگی جوامع مختلف انجام داده است که در کشوری با پرآکندگی قومیتی و مذهبی آمریکا، اصالت بیشتری دارد.

سیاهان که تا اواسط قرن بیستم، بخش نامرئی و به حساب نیامده «ملت‌های آمریکایی» بودند اگر چه هنوز هم در هیچ یک از مناطق یازده‌گانه مورد توصیف وودارد، در قلمرویی مشخص برتری جمعیتی یا فرهنگی ندارند اما به عنوان نیرویی مهم و تاثیرگذار ضدساختار سیاسی فعلی ایالات‌متحده، نیروهای دیگر بویژه مهاجران غیراروپایی و حتی بخش مهمی از جامعه سفیدهای اروپایی‌تبار را برای به چالش کشیدن نظام امپریالیستی یکپارچه و مرکزگرای آمریکا حول خود متحد می‌کنند. به عبارت دیگر جنبش سیاهان، کاتالیزور تجزیه اجتماعی آمریکا به عنوان مبنای فروپاشی سیاسی آن است.

آمریکایی» توسط وودارد در سال ۲۰۱۱ خیلی هم جدید نبود. ۲۳ سال پیش از او این پروفسور ایگور پانارین، از مدیران پیشین کاتگ، سازمان اطلاعاتی شوروی سابق بود که به افشای اسناد مطالعات جامعه‌شناسانه روس‌ها درباره نقشه تجزیه ایالات‌متحده پرداخت. او در سال ۱۹۹۸ پیش‌بینی کرد که نظام سیاسی فعلی آمریکا پس از فروپاشی رقیب بزرگ و همسان شرقی‌اش یعنی اتحاد جماهیر شوروی، مدت چندانی دوام نخواهد آورد. نقشه راهی که پانارین برای فروپاشی ایالات‌متحده ارائه می‌داد اساس نقشه وودارد قرار گرفته و تفاوت بزرگش با آنچه در ذهن اغلب مردم می‌گذرد، تقسیم‌بندی آن بر اساس جغرافیای فرهنگی–اجتماعی است نه مرزهای ایالتی.

اگر چه شوروی‌ها پیش از فروپاشی خود این‌اتفاق را پیش‌بینی می‌کردند اما سیاست خارجی تهاجمی دولت‌های متوالی جمهوری‌خواه و دموکرات در کنار روند انقلابی جهان‌سازی و انفجار جهانی اقتصادی و مالی ناشی از آن باعث شد شکاف‌های داخل آمریکا دیرتر بروز کند. همچنین برنامه جرج بوش پسر برای رانندازی «جنگ جهانی دائمی» با بهره‌گیری از اهم تروریسم بین‌المللی با مبدا واقعه یازدهم سپتامبر دست کم به مدت یک دهه، ذهن آمریکایی‌ها را درگیر شمارهای «دیگر هراسانه» حاکمان واشنگتن کرد تا اینکه بالاخره در جهانی کاملاً دگرگون شده که آمریکا دیگر در آن حرف اول را نمی‌زند، این «دیگری» متخاصم در داخل خود این کشور متبلور شد که رشد قابل توجه جامعه مهاجران غیراروپایی در آمریکای قرن بیست‌ویکم نقش مهمی در این تغییر داشت.

سرانجام «کالین وودارد» زمانی کتاب جنجالی‌اش «ملت‌های آمریکایی: تاریخ ۱۱ منطقه فرهنگی رقیب در آمریکای شمالی» را منتشر کرد که عملاً روند سقوط یکپارچگی نظام اجتماعی ایالات متحده با روی کار آمدن باراک اوباما، نخستین رئیس‌جمهور رنگین‌پوست در واشنگتن آن هم با شعار «تغییر» آغاز شده بود.

البته نمی‌توان گفت الزاما مرزبندی سنتی ملت‌های آمریکایی نیز دچار تغییر شده است، بلکه ایالات متحده در طول تکوین ۲ سده‌ای خود همواره مبتلا به سندروم انشقاق بوده است.

چالش کشیده می‌شود و از سوی دیگر توسط اقتدارگرایی روزافزون ترامپی‌ها در مرکز که موجودیت و هویت مستقل ایالات را در معرض خطری به نام «آمریکای بزرگ و هم‌شکل» قرار داده است.

■ **ضربه ترامپ به آمریکای یکپارچه**

از منظر جامعه‌شناسانه، شعار «آمریکای بزرگ» که توسط دونالد ترامپ و هوادارانش سر داده می‌شود، یکی از مهم‌ترین آسیب‌های داخلی متوجه پیوستگی اجتماعی آمریکاست که تمامیت سیاسی و ارضی آن را تهدید می‌کند.

ترامپ دیروز کارزار انتخاباتی‌اش را پس از توقفی یکصدروزه به‌خاطر همه‌گیری کرونا به نمادین‌ترین شکل ممکن آغاز کرد. او برای نخستین سخنرانی انتخاباتی خود به شهر «تالسا» که یادگارهای دردناک تاریخی از فعالیت‌های جنبش نژادپرست کوکلاکس کلان علیه سیاهان دارد، سفر کرد اما برخلاف انتظار مقامات ایالتی او کلاهما استقبال حامیان جمهوری‌خواه ترامپ و جریان برتری سفیدها بسیار کمتر از میزان پیش‌بینی شده بود.

تیم ترامپ پیش‌بینی ثب‌نام یک میلیون جمهوری‌خواه در همایش انتخاباتی تالسا را داشت که رقم واقعی بسیار کمتر از این بود. همچنین برنامه‌ریزی برای کشاندن ۱۰۰ هزار نفر به خیابان‌های شهر با شکستی بزرگ مواجه شد و حتی کمتر از یک‌سوم گنجایش سالن ۱۹ هزار نفری محل سخنرانی ترامپ پر شد.

در عین حال مسؤولان ستاد او از بیم خشم عمومی و واکنش‌های جنبش ضدفاشیستی آنتی‌فا، ناگزیر به لغو بسیاری از برنامه‌های انتخاباتی او در اوکلاهما شدند، چنانکه روز شنبه، تظاهرات ضدنژادپرستی و ضدترامپ ۴۷ ایالت را فرا گرفته بود.

می‌توان گفت تنها دستاورد آغاز کارزار انتخاباتی ۲۰۲۰ ترامپ این بود که رئیس‌جمهور ایالات‌متحده بدعت‌خطرناکی علیه ساختار ایالتی کشورش گذاشت. او تالسا را به عنوان نقطه آغاز انتخاب کرد، یعنی شهری که به خاطر گذشته تاریک نژادپرستانه‌اش حتی سال‌ها بعد از العای برده‌داری در آمریکا در پادها مانده است. در رخداد سال ۱۹۲۱ در این شهر که به خاطر سکونت طبقه مرفه سیاه‌پوست به «بلک وال استریت» مشهور بود، گروهی از سفیدپرترپندارها به بهانه تعرض یک شهروند آفریقایی‌تبار به زن سفید ۱۲۵۶ خانه، ملک شخصی و مغازه را در یک منطقه سرسبز تالسا به آتش کشیده، نزدیک به ۳۰۰ تیره‌پوست را کشته و ۸۰۰ تن دیگر را زخمی کردند. ترامپ طبق قرائت رسمی به تالسا آمد تا از سیاهان و مخالفان نژادپرستی دلجویی کند اما تقریباً هر کسی در آمریکا معترف بود که او به تالسا آمد تا همراه با حامیان نژادپرستش در آن قدرتمای کند و زخمی دیگر به سیاهان بزند. ترامپ هفته پیش از آن صریحاً گفته بود که به هیچ وجه اهمیتی برای شورش‌های سراسری در اعتراض به نژادپرستی دولت خود و پلیس فدرال قائل نیست، چرا که معترضان جزو پایگاه رأی سنتی او یعنی سفیدهای متعصب نیستند. اگر چه ممکن است از نگاه بیرونی چنین به نظر برسد که او پشتش به بزرگ‌ترین پایگاه اجتماعی آمریکا که حدود ۴۰ درصد جمعیت ۳۲۰ میلیون نفری این کشور را شامل می‌شود گرم است اما تقسیم‌بندی‌های سنتی جغرافیایی–اجتماعی حاکی از حقایقی تلخ برای آینده «آمریکای بزرگ و یکپارچه» هستند.

■ **پایان جامعه‌شناسی واحد آمریکایی**

تظاهرات سلسله‌وار و عمدتاً صلح‌طلبانه ژوئن سیاه ۲۰۲۰ که به دنبال قتل فجیع جرج فلوید آفریقایی‌تبار توسط یک پلیس سفید در مینیاپولیس همه آمریکا را در بر گرفتند شاید حتی به اندازه شورش‌های ۱۹۹۲ که تنها به شهر لس‌آنجلس محدود بودند خسارت و تلفات بر جای نگذاشته باشند اما گسل‌های اجتماعی یک جامعه اساساً مستعمراتی را برملا کرد. شورش‌های ضدنژادپرستانه که ظرف کمتر از یک ماه به بیش از ۴۵۰ شهر در همه ۵۰ ایالت سرایت کرده نشان از آن دارد که آمریکا از جوامعی مختلف و غیرهمگن تشکیل شده است و به عبارت بهتر، این کشور هنوز به لحاظ فرهنگی از پیشینه برده‌داری خود رها نشده است.

اقدام نمادین ترامپ در دامن زدن به توهم سفیدپرترپنداری در تالسا، تنها دهن کجی به رنگین‌پوستانی محسوب نمی‌شد

به‌مثابه جرقه‌ای در ذهن آمریکایی‌ها بوده که امروز تبدیل به یک آتش فراگیر شده است.

نموسد این دوگانه را در ماه‌های اخیر در جدال لفظی میان ترامپ به عنوان رئیس‌جمهوری آمریکا متشکل از ۵۰ دولت با مقامات ایالت‌های کالیفرنیا، نیویورک و اخیراً فرماندار و اعضای شورای شهر سیاتل (ایالت واشنگتن) شاهد بوده‌ایم. کاخ سفید برخی سناتورهای جمهوری‌خواه، مقامات محلی را که مدعی نمایندگی دولت/ملت‌های خود در ایالات مزبور هستند، متهم می‌کنند که در حال نقض تعاریف قانون اساسی هستند و در مقابل آنها می‌گویند حاکمیت واشنگتن در حال نادیده گرفتن حقوق قانونی‌شان است.

تکته اینجاست که آنچه در همه این سال‌ها مفهوم ایالات‌متحده را پشتیبانی می‌کرد نه قانون مصرح، بلکه عرف مردم‌سالاری خاص آمریکایی بود که امروز از یک سو توسط جهانی‌سازی و سیل مهاجران غیراروپایی در این کشور به

دولت‌های محلی را به چالش بکشند. اشغال ساختمان کپیتال (فرمانداری) در شهر شیکاگو مرکز ایالت میشیگان توسط حامیان مسلح جمهوری‌خواه اوج این رویارویی بود. کمی بعد با گسترش اعتراضات ضدنژادپرستی در ایالات مختلف، اتفاقاتی تاریخی رقم خورده از جمله در سیاتل، مرکز ایالت واشنگتن و یکی از مهم‌ترین مراکز صنعتی و آ‌ئی‌ی آمریکا در منتهی‌الیه شمال غربی این کشور؛ گروهی از مردم معترض این شهر در اعتراض به سرکوب‌های دولت ترامپ و گارد ریاست‌جمهوری، با همراهی فرماندار و شورای شهر، از امکان قانونی سیاتل به عنوان یک شهرمستقل بهره برده و با اخراج پلیس از ارگ حکومتی یا همان منطقه، تشکیل جامعه مستقل در منطقه کپیتال موسوم به CHAZ را اعلام کردند. دولت ترامپ هنوز هم راهکاری قانونی برای حل این مشکل پیدا نکرده است.

۳ سال پیش بود که افبی‌آی، در نخستین روزهای غلبه ترامپی‌ها بر آن، گزارشی کاملاً به سبک «تئوری توطئه» منتشر کرد که در آن ادعا می‌شد ارتباطی سازمانی میان آنچه حلقه‌های انارشیتست‌ها می‌خواند– شامل اغلب گروه‌های فعلی ضدنژادپرستی مثل آنتی‌فا و جنبش بی‌ال‌ام!#زندگی سیاهان اهمیت دارد)– و سازمان‌های تروریستی و افراط‌گرای خاورمیانه یعنی القاعده و داعش وجود دارد. دولت ترامپ با این گزارش می‌خواست زمینه تروریستی قلمداد شدن گروه‌های ضدنژادپرستی و جنبش‌های موازی را که باعث واگرایی ایالات‌متحده می‌شوند، فراهم کند و در عین حال آنها را به تشکیلات دموکرات‌ها و دولت سایه آمریکا منسوب کند که قبلاً متهم

شده بودند از داعش و القاعده حمایت می‌کنند. با این حال شاید آنچه افکار عمومی آمریکا از گروه‌های تکفیری برداشت کرده باشد بسیار متفاوت از آن چیزی است که کاخ سفید و جمهوری‌خواهان متعصب می‌خواستند. نتایج برخی تحقیقات دانشگاهی در دوران اوج جنایت‌های سازمان تروریستی داعش (دولت اسلامی عراق و شام) در عراق و سوریه نشان می‌دهد بسیاری از جوانان آمریکایی بویژه سفیدپوستان ایالت‌های جدایی‌طلب یا حامی کنفدراسیون (تبدیل ایالت به جمهوری) به این نکته توجه نشان دادند که حتی داعشی‌های باغی خود را یک State یا دولت می‌خوانند حال آن که ایالت‌های آمریکا از ابتدا State خوانده شده و در قانون اساسی اولیه آمریکا ۱۷۷۹ برای آنان حق حاکمیت تعیین شده است. تقابل مفاهیم State به معنای دولت با Province به معنای استان یا ایالت،



شروین طاهری

روزنامه‌نگار

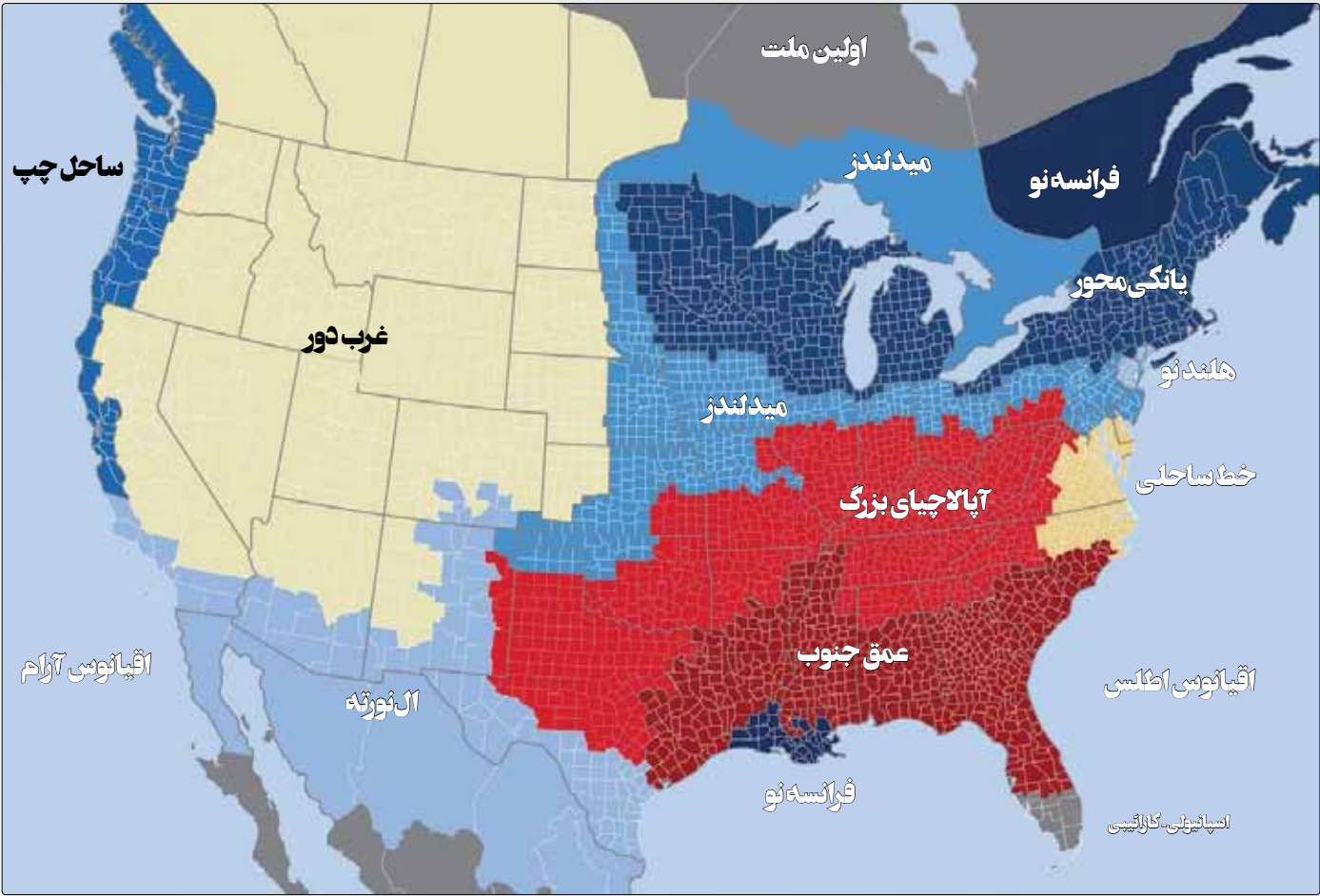
آنچه امروز به عنوان آمریکا می‌شناسیم، کشوری است که ظاهراً از ۵۰ ایالت متحد تشکیل شده اما از داخل به دولت مختلف و دست‌کم ۲ جمهوری کالیفرنیا و تگزاس تقسیم شده است. هر روز بیشتر به این درک می‌رسیم که چه برای شهروندان آمریکایی و چه مردم جهان، آنچه ایالات‌متحده خوانده می‌شود، یک سوءتفاهم است که معنا و مفهوم اصلی آن در ترجمان زبانی، سیاسی و حقوقی گم شده است.

برای کمی بیش از ۲ قرن ما ترجیح داده‌ایم برای جلوگیری از گیج شدن افکار عمومی از فدرالیتیه عریان آمریکایی، عنوان رسمی آن را به شکلی همه‌فهم‌تر ترجمه کنیم تا با تلقی مدرن دولت–ملت که از قرن بیستم در میان اغلب جوامع کره زمین رواج یافته نداشته باشد. این اما نافی واقعیت ملموس داخل آمریکا نیست که به جای ایالات‌متحده، با دولت‌ها یا حکومت‌های محلی مواجه می‌شوید که اتفاقاً چندان هم متحد نیستند و هر یک ارزش‌ها و منافع ملتها یا جوامع داخل محدوده خود را نمایندگی می‌کنند. این کشور به دنبال انقلاب علیه استعمار انگلیس در اواخر قرن هجدهم میلادی و از استقلال ۱۳ کلونی مهاجرنشین ساحل شرقی آمریکای امروزی از بریتانیا تشکیل شد؛ کلونی‌هایی که همان زمان خود را دولت یا حکومت می‌پنداشتند. سپس در مدت زمانی کمتر از ۲ قرن و نیم، سه‌چهارم مساحت تقریباً ۱۰ میلیون کیلومتر مربعی

امروزی آمریکا از مالکان حقیقی آن یعنی سرخپوستان غصب شد و همراه با منطقه بزرگ آلاسکا که از روسیه تزاری خریداری شد، به کشوری به نام ایالات‌متحده منضم شد اما هنوز هم در اصل ماجرا تغییری ایجاد نشده و حتی زیر یک پرچم پیژامه‌ای راه‌راه سرخ و سفید هم حقیقتاً هیچ‌گاه آمریکایی بودن بر هویت محلی شهروندانش غلبه نداشته و ندارد.

بهار امسال، تنها در مدت یک ماه دنیا با کلکسیون جالب از تمام تناقضات این مجموعه سیاسی بشدت در حال واگرایی مواجه شد؛ یک دوره فشرده آمریکاشناسی. ابتدا در جریان بازگشایی قرقطینه سراسری پسا‌کرونا، اختلافات دامنه‌دار میان حکومت‌های خیلی از همین به‌اصطلاح ایالات با حکومت مرکزی واشنگتن، کار را به جاهای باریک کشاند که در نتیجه آن ترامپ از هوادارانش خواست به خیابان‌ها ریخته و مشروعبت

نقشه آمریکا چندپاره



نیوانگلند در مناطق بالادستی نیویورک و بخش‌های شمالی پنسیلوانیا، اوهایو، ایندیانا، ایلینوی، آیووا، داکوتای جنوبی، میشیگان، ویسکانسین، مینه‌سوتا در شرق و غرب دریاچه‌های مرزی آمریکا و کانادا بنیان گذاشتند.

■ **عمق جنوب:** منطقه ساکنان مستعمرات انگلیسی سابق هند غربی در عمده مناطق جنوب شرقی آمریکا که از کارولینای جنوبی تا تگزاس گسترده شده است.

■ **هلند نو:** بازمانده کلونی‌های مستعمراتی قرن هفدهمی هلندی‌ها از منطقه بزرگ نیویورک تا مناطق پایین دست رود هودسون که تا جنوب شرقی کانکتیکت امتداد دارد.

■ **خط ساحلی:** منطقه‌ای در ساحل مرکزی شرقی که شامل پایتخت واشنگتن و ایالات سفیدپوست مرفه ویرجینا، مریلند و کارولینای شمالی می‌شود.

■ **آبالچای بزرگ:** مناطقی که نخستین‌بار توسط مهاجران حاشیه‌نشین بریتانیا بویژه ایرلندی‌ها، اسکاتلندی‌ها و مردم شمال انگلیس اشغال شده بود.

■ **میدلندز (سرزمین‌های میانی):** منطقه‌ای که به عنوان محور فرهنگی آمریکا شناخته می‌شود و همواره اهمیت زیادی در شناخت تحولات این کشور بویژه انتخابات مختلف داشته است. میدلندز منطقه‌ای بود که نخستین‌بار توسط اعضای انگلیسی‌فرقه کوئیکر و هلندی‌های پنسیلوانیا‌گشوده شد. این منطقه، پیرامون منطقه یانکی محور را در هردو سوی مرزهای آمریکا و کانادا فرا گرفته است.

^[1] آنچه امروز به عنوان آمریکا می‌شناسیم، کشوری است که ظاهراً از ۵۰ ایالت متحد تشکیل شده اما از داخل به دولت مختلف و دست‌کم ۲ جمهوری کالیفرنیا و تگزاس تقسیم شده است

^[2] برای کمی بیش از ۲ قرن ما ترجیح داده‌ایم برای جلوگیری از گیج شدن افکار عمومی از فدرالیتیه عریان آمریکایی، عنوان رسمی آن را به شکلی همه‌فهم‌تر ترجمه کنیم تا با تلقی مدرن دولت–ملت که از قرن بیستم در میان اغلب جوامع کره زمین رواج یافته نداشته باشد

^[3] این اما نافی واقعیت ملموس داخل آمریکا نیست که به جای ایالات‌متحده، با دولت‌ها یا حکومت‌های محلی مواجه می‌شوید که اتفاقاً چندان هم متحد نیستند و هر یک ارزش‌ها و منافع ملتها یا جوامع داخل محدوده خود را نمایندگی می‌کنند